نویسنده: شاه محمود حنیفی[1]
برگردان: لعل زاد
لندن، ۲۴ جولای ۲۲

«تاریخ پنهان» شاه شجاع و پیامدهای آن برای تاریخ نگاری افغانستان[۲]

پیشگفتار مترجم

این مقاله که توسط دکتور شاه محمود حنیفی در ۲۰۱۲ نوشته شده است، یکی از بررسی های ژرف و تحلیلی در مورد شاه شجاع بر بنیاد اسناد دست اول آرشیف هند برتانوی است که مطالعه و تعمق در باره آن را (بدون تبصره اضافی) برای تمام علاقمندان تاریخ کشور توصیه و پیشنهاد می‌کنم (که نشان دهنده انبار معلومات گران‌بها در مورد افغان‌ها و افغانستان به ویژه در سده ۱۹ است).

نویسنده در این اثر از منابع متعددی استفاده کرده است و هم چنان ۹ نقشه/تصویر را ضمیمه نموده است که به دلیل درازی متن از درج آن‌ها در برگردان صرفنظر شده است. علاقمندان می توانند سرچشمه‌ها و یادداشت‌ها در مورد تصاویر را در متن انگلیسی مطالعه و مشاهده نمایند[۲].

چکیده

این مقاله از مواد آرشیف استعماری در لاهور استفاده کرده است تا به دوره ۳۰ ساله بین دو سلطنت شاه شجاع درانی، شاه افغان (سلطنت: ۱۸۰۳-۱۸۰۹ و ۱۸۳۹-۱۸۴۲) بپردازد. با تمرکز بر دوره ۱۸۰۹-۱۸۳۹، بخش اول مقاله به ماموریت دیپلوماتیک مونتستوارت الفنستون در ۱۸۰۹ و فرار شجاع از پشاور پرداخته است. بخش دوم مقاله ارتباط بین همسر

عمده شاه شجاع و مقامات استعماری را در نظر می‌گیرد که با دریافت مسکن و مستمری ماهیانه برتانیه در لودیانه توسط شجاع در ۱۸۱۶به اوج خود می‌رسد. بخش سوم مقاله به تلاش نارس/سقطشده‌ي شجاع برای بازگیری کابل بدون حمایت برتانیه در ۱۸۳۲-۱۸۳۳ و پیامدهای آن برای او در لودیانه می‌پردازد. عدم فهم زبان پشتو توسط شجاع، وابستگی او به سرمایه برتانیه و الگوی مهاجرت دورانی او برای حاکمان افغان به عنوان هنجار تلقی می‌شود، تا استثنایی. به این ترتیب این مقاله به تجدید نظر در تاریخ‌نگاری سنتی افغانستان کمک می‌کند که کشور را از دریچه‌های ناسازگار سلطه قومی پشتون بر ساختار دولت افغان و مقاومت قبایل پشتون در برابر تشکیل دولت افغان می‌بینند.

پیشگفتار مولف: جایگاه شجاع در جنگ اول افغان-انگلیس و در بستر فرضیه سلطه پشتونی

اولین جنگ افغان-انگلییس (۱۸۳۹-۱۸۴۲) زمینه را برای بررسی شاه شجاع فراهم می‌کند و حجم گسترده منابع در مورد جنگ به توجه بیشتر نیاز دارد، پیش از اینکه به شاه افغان بپردازیم که نزدیک‌ترین رابطه با شکست فاجعه بار استعمار در افغانستان زیر سلطه پشتونی دارد. جنگ اول افغان-انگلیس به خوبی مستند شده است، اما هنوز درست درک نشده است. این جنگ از دیدگاه دیپلوماتیک و نظامی خوب مستند شده است، اما هنوز پرسش‌های در مورد آنچه که عمده‌ترین شکست نیروهای استعماری در تاریخ امپراتوری برتانیه خوانده شده است، باقی می‌ماند.

سُر جان ویلیام کی (۱۸۵۴) اولین درمان اساسی فاجعه افغان را ارائه کرد و او ملامتی را به گردن فرماندار کل هند، لارد اوکلند و حلقه مشاورانش انداخت. مقامات بعدی به شیوه‌های مختلف اوکلند را تبریه کردند و توجه بیشتر را به الکساندر برنز و نهاد سیاسی‌ای معطوف کردند که او نمایندگی می‌کرد. برخی نویسندگان توجه خود را به ناکامی شبکه‌های ارتباطات استعماری و اشکال بومی گردش اطلاعات جلب کردند، سایرین به مناسبات

انگلیس-سیکه اشاره کرده‌اند، در حالی که برخی‌ها توجه را به ناکامی خطوط تدارکات جلب کرده‌اند. گزارش‌های زیاد دست اول توسط سربازان و مدیران هندی برتانوی وجود دارد که اطلاعات گسترده‌ی در مورد ساختار واحدهای نظامی، مسایل مسیریابی و انتقالات و نبردهای متعدد در مراحل مختلف جنگ را ارائه می کنند. دانش آموزان نیز از منابع قابل توجهی در مورد راهپیمایی نهایی و سرنوشت‌ساز ارتش اندوس [رود سند] از قرارگاه های کابل، تخریب آن‌ها در جگدلک و نابودی نهایی آن‌ها در گندمک بهره می‌برند. همچنین توجه زیادی به جراح کمپنی، دکتر ویلیام برایدن یا یگانه بازمانده آن راهپیمایی سرنوشت‌ساز، وضعیت اسف بار اسیران انگلیسی به شمول لیدی سیل در بامیان و هم محاصره جلال آباد و دفاع آن توسط جنرال رابرت سیل، معطوف می شود. ما حجم زیاد نوشته‌ها در مورد ارتش انتقام‌گیر برتانوی به رهبری سُر جورج پالاک داریم که در آن سهم رابرت سیل و سُر ویلیام نات برجسته است. تاریخچه پستی جنگ و زندگینامه شماری از شرکت کنندگان، به شمول کواکر جوسیا هارلن امریکایی وجود دارد.

افزود بر چندین تحلیل عام تاریخی، جنگ بار دیگر در ۱۹۶۹ در برتانیه به شیوه داستان تاریخی با رمان فلشمین جورج مکدونالد فریزر معرفی شد که نخستین رمان در یک مجموعه محبوب دوازده جلدی شد. حدود سی سال پس در ایالات متحده، فلم فراتر از خیبر اثر جان والر (۱۹۹۰) نیز شهرت زیادی به دست آورد. جنگ اول افغان-انگلیس پس از ۱۱ سپتمبر ۲۰۱۱ با تعداد زیادی از دانشگاهیان، سیاست‌گذاران، روزنامه‌نگاران، مورخان آماتور، نویسندگان و نقشه‌نگاران شبکه‌های امریکایی و برتانوی توجه زیادی را به خود جلب کرد که لایه غنی دیگری از اطلاعات در مورد این درگیری مهم را تولید کردند.

با نگاهی به این میدان غنی و متنوع منابع در مورد جنگ اول افغان-انگلیس، روشن است که این درگیری توسط تعداد زیادی از نویسندگان در هر کشوری که در درگیری‌های بعدی درگیر شده اند، مورد بازبینی قرار گرفته است. به نظر می‌رسد که هر چرخه نوشته‌ها تا

حد زیادی بدون تغییر اساسی، یک روایت تاریخی کلی بر تلفات وحشتناک ارتش اندوس را بازتولید و بازبسته‌بندی می‌کنند که شکوفایی مالی حاکمیت کمپنی هند شرقی برتانوی در هند را به خطر انداخت و حوادثی را به وجود آورد که منجر به شورش بزرگ هند در ۱۸۵۷ شد. روایت کلی را می‌توان به شرح زیر بیان کرد: نگرانی‌های جیوپولیتیک برتانیه با جاه‌طلبی‌های امپراتوری روسیه منجر به گسترش نادرست و ضعیف قدرت نظامی برتانیه در هندوکش در تابستان ۱۸۳۹ شد.

درک ضعیف این اشغال به دلیل خیانت متحد سابق افغان (اکبر خان) و ترور غیرمنتظره رهبران کلیدی آن (ویلیام مکناتن و الکساندر برنز) در نومبر ۱۸۴۱، به پایان تقریبا قابل پیش‌بینی خود رسید. در جنوری ۱۸۴۲، ارتش اشغالگر، محروم از تدارکات منظم و زیر رهبری بی کفایت ویلیام الفنستون، تصمیم فاجعه باری برای فرار از کابل اتخاذ کرد و در مسیر جلال آباد قتل عام شد.

ارتش انتقام‌گیر در اواخر همان سال تنظیم شد. این ارتش فراتر از منابع کافی خود، نیروهای باقیمانده محاصره در جلال آباد و قندهار را هماهنگ کرد تا اسرای برتانوی در بامیان را نجات دهد و بازار باشکوه سرپوشیده مغول در کابل را به عنوان نمایش اقتدار استعماری بازسازی‌شده ویران کند.

نسخه‌ی از آن روایت در تمام نوشته‌های انگلیسی دیده می‌شود و برجسته‌ترین وجوه مشترک در منابع جنگ اول افغان-انگلیس، توجه به شاهان دورانی درانی، شاه شجاع (سلطنت: ۱۸۰۳-۱۸۰۹ و ۱۸۳۹-۱۸۴۲) و دوست محمد (سلطنت: ۱۸۲۶-۱۸۳۹ و ۱۸۴۲-۱۸۶۳) است.

شجاع همان فرمانروای افغان است که در ۱۸۰۹ اولین فرستاده برتانیه به سلطنت کابل (مونتستوارت الفنستون) را پذیرفت و سی سال پس در ۱۸۳۹ توسط ارتش اندوس

بازگردانده شد و سپس به پایان سرنوشت خود رسید. دوست محمد آن حاکم افغان است که در آغاز جنگ تسلیم برتانیه شد و پس از پایان جنگ به قدرت بازگشت.

همان‌گونه که روایت کلی جنگ اول افغان-انگلیس می‌خواهد تاثیر اقتصادی بلندمدت خود بر اقتصاد افغان را از بین ببرد، روایت کلی افغانستان معاصر به عنوان یک کل پیرامون موضوع سلطه پشتونی تنیده شده است. بدون فضا برای بررسی همه منابع در مورد افغانستان معاصر در این جا، بسیار دشوار خواهد بود که موضوع برجسته سلطه پشتونی افغانستان را بحث کنیم که مجموعه نوشته‌های گسترده، متنوع و رو به رشد در مورد کشور را به وحدت نمی‌رساند. اساسی ترین مشکل با گزاره سلطه پشتونی افغانستان این است که فراتر از ارجاع به شجره‌نامه‌های قبیلوی توضیح داده نمی‌شود که در راستای تفکر کوتاه‌مدت در مورد کشور و مردم آن، به عنوان متون تاریخی یا چارچوبی برای کنش سیاسی مورد بازجویی قرار نمی گیرند. با این شیوه استدلال شتابزده، شاه شجاع به عنوان پشتون پذیرفته می‌شود، زیرا او نوه بنیانگذار دولت افغان (احمدشاه) است که به عنوان پشتون معرفی شده است، در حالیکه پشتون بودن او هم روشن نشده است. با وجود تفاوت‌ها، دوست محمد به "پسر عموی رقیب" تبدیل می‌شود که پس از مرگ شجاع در چارچوب پایدار سلطه پشتونی دولت افغان باز می‌گردد. بنابراین، روایت کلی سلطه پشتونی، دیدگاهی را در مورد سلطنت‌های دو بار شاه شجاع و دوست محمد و به گونه کلی‌تر در مورد جنگ اول افغان-انگلیس به عنوان یک تغییر جزئی از شجره قبیلوی پوپلزی سدوزی به شاخه شجروی پشتون محمدزی بارکزی تحمیل می کند که تا انقلاب ۱۹۷۸ بر ساختار دولت افغان تسلط داشت. حتی از طریق تشنجات دگرگون کننده تهاجمات و جنگ که مشخصه بیش از سی سال گذشته بود، روایت کلی همچنان حکم می‌کند که افغانستان به عنوان یک مشکل ناشی از درگیری خشونت‌آمیز ذاتی در میان جوامع پشتون دیده شود که طبیعتا با سایر گروه‌های قومی و قبیلوی محلی دشمن اند و به گونه مادرزاد مستعد رد کننده‌ی دموکراسی، توسعه و مدرنیته اند.

بسیار سخت است از منطقی پیروی کنیم که گفته می شود، پشتون ها قادر به سازماندهی خود در سطح دولت نیستند، چگونه می توانند از "دولت ناکام" در افغانستان برای تسلط بر هر چیزی استفاده کنند، چه رسد به پشتون‌های دیگر که اغلبا گفته می‌شود، رام ناشدنی اند. برای مقاصد کنونی، بدون بیان جزئیات همه جنبه‌های مشکل‌ساز و اصول ناپایدار تز سلطه پشتونی، باید تاکید کرد که این تز از مصرف کنندگان آن می‌خواهد که اساسا تمام ملاحظات خویش در مورد واقعیت‌های تنوع داخلی میان پشتون‌ها، انواع و درجه مواجهه پشتون‌ها با غیرپشتون‌ها و جهان بیرونی غیرپشتونی و هم تاثیر قدرتمند زبان فارسی بالای پشتون‌ها و ساختار دولت افغان را به حالت تعلیق درآورند. هدف این مقاله بررسی زندگینامه شاه شجاع با پرسش‌های در مورد سلطه پشتونی و تاثیر اساسی و پایدار استعماری بر افغانستان در اذهان است.

ماموریت الفنستون و فرار شجاع از پشاور، ۱۸۰۹

مونتستوارت الفنستون شاید بیشتر به دلیل خدمات اداری خود به «کمپنی هند شرقی برتانوی» [«کمپنی»] به عنوان فرماندار ریاست بمبیی (۱۸۱۹-۱۸۲۷) و مقیم پونه (۱۸۱۱- ۱۸۱۷) شناخته شده است. الفنستون همچنین به دلیل «سیاست آموزشی» (۱۸۲۴) و شاید برای «تاریخ هند» خود: دوره‌های هندو و مسلمان (۱۸۴۱) که به یکی از اصلی‌ترین کتاب‌های عصر ویکتوریا تبدیل شد، مشهور است. جنبه های کمتر شناخته‌شده زندگی الفنستون به عنوان عناصر بنیادی مطالعات افغانستان و در واقع خود افغانستان بیشترین اهمیت دارد. ارجاع در اینجا، نخستین ماموریت دیپلوماتیک برتانوی الفنستون (۱۸۰۸- ۱۸۱۰) نزد شاه کابل که در آن وقت شاه شجاع بود و نشر حاصل از این هیئت زیر عنوان «گزارش سلطنت کابل» (۱۸۱۵) است.

تهاجم ناپلیون به مصر در ۱۷۹۸ باعث شد تا لارد مینتو فرماندار کل «کمپنی»، نماینده‌های دیپلوماتیک به حاکمان پارس، کابل و پنجاب بفرستند تا در صورت تهاجم زمینی فرانسه به هند، قراردادهای متقابل دفاعی امضا کنند. این‌ها همه سفیرهای سیار و آزمایشگاه‌های

علمی بسیار گسترده و چشم‌گیر بودند. جان ملکوم ماموریت پارس را رهبری کرد، چارلز میتکالف رئیس هیئت نزد مهاراجه رنجیت سنگه در لاهور بود و الفنستون ماموریت نزد سلطنت کابل را رهبری می‌کرد. هیئت الفنستون متشکل از حداقل ۱۳ افسر برتانوی، ۴۰۰۰ سرباز پیاده و سواره، ۶۰۰ شتر، ۱۳ فیل و در مجموع ستونی بود که نزدیک به دو مایل امتداد داشت. الفنستون و همراهانش در اکتوبر یا نومبر ۱۸۰۸ دهلی را ترک کردند و در فبروری ۱۸۰۹ به پشاور رسیدند، شهری که شجاع آن را پایتخت زمستانی سلطنت کابل خود می دانست. دلخراش ترین قسمت در این سفر طولانی تقریبا چهار ماهه و ۵۰۰ مایلی، مرگ نزدیک هیئت به دلیل کمبود آب در دشت راجستان بود. الفنستون به هدف پیمان «کمپنی» با حاکم کابل دست یافت. او و شجاع همان روزی که هیئت از پشاور خارج شد (در ۱۴ اپریل ۱۸۰۹)، معاهده را امضا کردند. این معاهده توسط لارد مینتو در ۱۴ جون تصویب شد.

کاروان دیپلوماتیک و علمی الفنستون در سپتمبر ۱۸۰۹ به دهلی بازگشت و در جون ۱۸۱۰ منحل شد، دوره موقت به تهیه گزارش نهایی هیئت اختصاص یافت. بخش‌های از گزارش در سال ۱۸۱۵ در قالب کتابی زیر عنوان «گزارش سلطنت کابل» منتشر شد که دوباره در سال‌های ۱۸۳۹ و ۱۸۴۲ برای ارجاع نظامی و عمومی در چارچوب جنگ اول افغان-انگلیس تجدید چاپ شد. الفنستون و هیئت او موظف شدند از طریق تحقیقات علمی خود یک اثر مرجع و دانشنامه‌ی در مورد سلطنت کابل و متعلقات آن تهیه کنند. تحقیقات علمی که توسط افسران برتانوی به شمول الفنستون انجام شد، عمدتا بر بنیاد معلومات خبرچینان محلی بود که برای برخی از آن‌ها مانند برادرزاده سید مهین شاه «مشتی پول برای پاسخ چند سوال» پرداخت شد و برخی دیگر مامور شدند برای انجام کاوش‌های قوم نگاری دقیق‌تر، به گونه مثال ۵۰ روپیه در ماه به ملا نجیب برای جمع‌آوری ارقام زبانی و سایر اطلاعات در مورد جوامع سیاه‌پوش در کافرستان پرداخت کنند. اگر چه دقیقا مشخص نیست که کی‌ها و تا چه اندازه به جز الفنستون در این گزارش سهم داشتند

که به نام او است، این نخستین کتاب نشر هند برتانوی است که به افغانستان اختصاص دارد و مسلما مهم‌ترین متن انگلیسی در مورد این کشور است.

اسناد آرشیف نشان می‌دهد در ملاقات پشاور با شاه کابل و جمع‌آوری مواد برای گزارش خود، الفنستون و سایر اعضای هیئت او اطلاعات دست اول محلی را در مورد از بین رفتن سریع موقعیت میزبان خود به عنوان شاه و ارتباطات غاصب شجاع و محمود برادر ناتنی او را دریافت می کردند. زمانی که الفنستون در پشاور بود، نامه‌های متعددی از مافوق خود دریافت کرد که اطلاعاتی در مورد موقعیت متزلزل شجاع توسط مدافعان محمود (نیم-برادر شجاع که مانند شجاع و دوست محمد سلطنت کرد) ارایه می‌کردند که در حال لابیگری برتانیه در دهلی بودند. این نامه‌ها مربوط به جزئیات پروتوکول در مورد سطوح مختلف سلسله مراتب «کمپنی» و مشتریان/وابستگان آن‌ها در دربار مغول و برنامه آن‌ها برای پذیرش رسمی و رفتار با این افغان‌های بود که مخالف شجاع بودند و اینکه واقعا در طی آن ارتباطات و تعاملات چه اتفاقاتی افتاد. تصمیم گیری در مورد اطلاع یا عدم اطلاع به شجاع در مورد فعالیت دسته‌های مخالف حکومت او در دهلی با مقامات برتانیه و واسطه‌های مغول به الفنستون واگذار شد.

شجاع در واقعیت، در زمانی که الفنستون هنوز در پشاور بود به عنوان حاکم کابل توسط محمود آواره شد. الفنستون و مافوق‌هایش کاملا از دست دادن سریع قدرت سیاسی شجاع آگاه بودند و می‌دانستند که در حال امضای معاهده با یک رژیم منحله اند. آن‌گونه که در بالا ذکر شد، الفنستون و هیئت او پس از امضای شجاع در معاهده، فورا بازگشت خود به دهلی را آغاز کردند. کاروان «زنانه» یا حرمسرای شجاع متشکل از حداقل هفت همسر معلوم و تعداد نامعلومی از صیغه‌ها و وابستگان او که نومیدانه از پشاور به سوی دهلی فرار می‌کردند، در حسن ابدال، تقریبا در ۸۰ مایلی پشاور، اندکی پس از عبور از سند، از الفنستون پیش شدند، در حالی که خود شجاع تلاش می‌کرد از غاصبانش دوری نموده و از پشاور فرار کند.

شجاع به‌عنوان یک فراری یا پناهنده شناخته‌شده با تماس‌های برتانوی، همچنان متغیر مهمی در تحرکات سیاسی محلی و منطقه‌ی بود و به همین دلیل پس از آواره شدن از پشاور و تاج/تخت کابل، به مهره‌ی مفید تبدیل شد. شجاع حدود پنج سال پس از امضای معاهده و جداشدن از الفنستون در حال فرار بود. در این مدت به نظر می‌رسد که او تلاش می‌کرد تا برای پیوستن به همسرانش به هند برتانوی راه یابد، اما چنین دیداری فورا انجام نمی‌شد. در عوض، شجاع به گونه نمادین به عنوان مهمان، اما عملا توسط رقبایی که ممکن است بعدا با هم متحد شوند، حداقل سه بار در اتک (۱۸۱۱-۱۸۱۲)، کشمیر (۱۸۱۲-۱۸۱۳) و مهم‌تر از همه در لاهور توسط مهاراجه رنجیت سنگه بین سال‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۱۵ زندانی شد.

فعالیت‌های وفا بیگم همسر شجاع که منجر به مستمری دایمی برای شجاع و خانواده‌اش (۱۸۰۹-۱۸۱۶) شد

دقیقا معلوم نیست که برای کاروان زنانه شجاع پس از عبور از الفنستون در جاده پشاور در بهار ۱۸۰۹ چه اتفاقاتی رخ داد، اما مقصد کاروان هند برتانوی بود. در اواخر تابستان یا اوایل پاییز، مقامات برتانیه در حال گفتگو هنگام اهدای هدیه ۱۰۰۰ روپیه به وفا بیگم بودند که همسر مورد علاقه شجاع و پیروانش چقدر هزینه دارد تا «راحت و آبرومندانه» زندگی کنند. وفا بیگم به گونه فوری در هیچ مکان واحدی در هند برتانوی مستقر نشد و به نظر می‌رسد که او در تلاش برای برقراری ارتباط با شجاع است، آن گونه که اشاره شد او پس از خروج از پشاور در مکان‌های مختلف در بین قلمروهای سابق خود و هند برتانوی بازداشت شد.

در اواخر ۱۸۱۲، وفا بیگم با مقامات برتانوی در تماس بود تا از آن‌ها برای آزادی برخی از اقاربش، اما ظاهرا نه شجاع، از بازداشت مهاراجه رنجیت سنگه درخواست کمک کند. این امر باعث ایجاد موجی از ارتباطات استعماری در انتظار ورود او به هند برتانوی شد.

«کمپنی» به این نتیجه رسید که باوجود «ناراحتی، شرمساری، بیزاری، بی‌هودگی، هزینه و پشیمانی» ناشی از یک «سناریوی اجتناب ناپذیر» «مقام و مصیبت» او، در نهایت «اعطای پناهندگی، حیثیت و احترام به او را» حکم می کند. در این وقت برتانوی‌ها مستمری دایمی یا تدارکات برای وفا بیگم را در نظر نداشتند و می خواستند برای "او و زنان دیگر" کاملا روشن باشد که تا زمانی که در هند برتانوی هستند، مطلقا نمی توانند "هیچ کمک یا حمایت برای هیچ یک از مردان وابسته یا اقارب و پیروان متعدد خود" بدست آورند. قابل ذکر است که برتانوی‌ها برای انتقال پیام‌های مورد نظر خود از ارتباطات مستقیم کتبی و شفاهی با وفا بیگم و هم روزنامه های محلی لاهور (حداقل) استفاده کردند تا موضع خود را در مورد خانواده‌های سلطنتی آواره کابل به گونه علنی پخش کنند.

در تابستان ۱۸۱۳ رنجیت سنگه مالکیت شجاع را در اختیار خود گرفت و ظاهرا آنچه برای مهاراجه اهمیت زیاد داشت، الماس معروف «کوه نور» بود که به قول الفنستون، زینت‌بخش دستبند آرنج حاکم سابق کابل بود. «کمپنی» باور داشت که شجاع به زودی آزاد شده و با "ملکه‌اش" راهی هند برتانوی خواهند شد. برتانوی‌ها سال‌ها انتظار داشتند که وفا بیگم را پذیرایی کنند و مقامات استعماری آماده بودند حضور او را در قلمرو خود تحمل نمایند، اما به گونه فزاینده مصمم بودند که تمام اقدامات ممکن را به گونه مستقیم و از طریق واسطه‌ها برای «انصراف، دلسردی و مقاومت» در برابر حضور شجاع انجام دهند که در مقایسه با همسرانش "بی‌نهایت ناراحت‌کننده" خواهد بود. مذاکرات اجتناب ناپذیر با شجاع و وفا بیگم مستلزم "تمام استعدادها و ذخایر" «کمپنی» در دهلی بود که در آن وقت چارلز میتکالف فوق الذکر و متعاقبا دیوید اوکترلانی این وظیفه را بر عهده داشتند.

اوکترلانی در نواحی لودیانه و کارنول قرار داشت که با توجه به سوابق شاه افغان، شاه زمان (۱۷۷۰-۱۸۴۴)، دو مقصد احتمالی نخبگان پناهجوی افغان بودند. زمان در بین سال‌های ۱۷۹۳ و ۱۸۰۰ در کابل سلطنت کرد که توسط محمود خلع و کور شد. به نظر می رسد که زمان نخستین نخبهٔ افغان باشد که در سال ۱۸۰۱ در لودیانه، مستمری برتانوی

برای او اعطا شد. الفنستون هنگام بازگشت از پشاور و برخورد با حرمسرای سریع شجاع در حسن ابدال در سال ۱۸۰۹ با او ملاقات کرد. زمان، محمود و شجاع همگی برادران ناتنی بودند که پدرشان تیمورشاه (سلطنت: ۱۷۷۳-۱۷۹۳) پسر و جانشین بنیان‌گذار امپراتوری افغان یعنی احمد شاه (سلطنت: ۱۷۴۷-۱۷۷۳) بود.

احمدشاه در ۱۷۲۲ در ملتان به دنیا آمد و در بهار ۱۸۱۵ وفا بیگم از برتانوی‌ها درخواست کرد تا از رنجیت برای آزادی شجاع استفاده کنند تا آن دو بتوانند در آنجا زندگی کنند، جایی که در میان بسیاری‌ها به عنوان وطن اجدادی آن‌ها تلقی می‌شود. اسناد نشان می‌دهد، نگرانی اولی برتانیه این بود که ظرفیت‌های پذیرش شجاع و خانواده‌اش در هر مکان یا برقراری ارتباط با او در هر مقام رسمی، چگونه بر روابط «کمپنی» با امپراتوری نوظهور سیکه، رنجیت سنگه تاثیر می‌گذارد. معاهده دفاع متقابل چارلز میتکالف که نتوانست آن را تامین کند، احتمالا منبع اصلی این مشغله نهادی بود. با وجود این حدس و گمان، «کمپنی» در اگست ۱۸۱۵ به وفا بیگم مستمری ۱۵۰۰ روپیه در ماه اعطا کرد.

دقیقا مشخص نیست که چه اتفاقاتی در سال بعد رخ داد، اما در سپتمبر ۱۸۱۶، برتانیه تصمیم گرفت که به شجاع مستمری سالانه ۵۰ هزار روپیه اعطا کند. این رقم شامل تمام ترتیبات قبلی با افراد تحت تکفل او به شمول وفا بیگم بود و تا زمانی که او و خانواده‌اش تحت حوزه قضایی برتانیه بودند، معتبر باقی ماند. هنگامی که ستوان موری برای انتقال شرایط این مستمری به شجاع در ماه اکتوبر فرستاده شد، او گزارش داد که شاه سابق کابل با این ترتیبات "فارسی خوب اما نرم و کم حرف می‌زد... خود را در خانه خود احساس می‌کرد". موری جزئیاتی در مورد عبارات دقیق، حرکات فضایی، ژست‌های فیزیکی و مبادلات مادی در این برخورد را ارایه کرد. در توصیفات موری، نقش بسیار تاثیرگذار «معتمد و پیشوای» فارسی‌زبان شجاع، ملا شکور اسحاق‌زی، بیش از همه به چشم می‌خورد. ملاشکور به عنوان «وزیر اعظم» یا وزیر ارشد و میانجی معمولی شجاع در ارتباطات کتبی و شفاهی با حامیان برتانوی‌اش، وفا بیگم همسرش، رنجیت سنگه اسیرکننده

و متحد احتمالی‌اش، بانکداران هندوی شکارپور و امیران سند، به گونه آشکار با نفوذترین عضو حلقه محرمان درونی شجاع بود.

موری و ملا شکور در بین نومبر ۱۸۱۶ و جولای ۱۸۱۷ مکاتبات و تعامل گسترده داشتند. موری در لودیانه مستقر بود و به نظر می رسد که وظایف او منحصرا پیرامون محور شاه سابق بازنشسته می چرخید. موری یک روز پس از اولین آشنایی خود، درخواست‌های کتبی از ملا شکور در مورد تخصیص دلخواه شجاع به یکی از سه اقامتگاهی دریافت کرد که قبلا توسط افسران برتانوی در مجاورت اقامتگاه اخیر وفا بیگم اشغال شده بود. ارتباطات در مورد آن سه و اقامتگاه‌های احتمالا اضافی برای شجاع، خانه‌های بدیل برای شجاع و وفا بیگم و چشم‌انداز فنی و هزینه‌های تخمینی بسته شدن بالقوه راه‌های عمومی برای ایجاد راه‌های خصوصی بین خانه‌های جداگانه ایجاد شد. از اسناد لاهور دقیقا معلوم نیست که شجاع و وفا در نهایت در کجا مستقر شدند یا یکی یا هر دوی آن‌ها در زمان اقامت در لودیانه محل سکونت خود را تغییر دادند و یا به اشتراک گذاشتند. آنچه واضح است این است که حفظ حریم خصوصی دغدغه اصلی شجاع بود و ملا شکور بارها به موری شکایت کرد که این ارزش توسط عابران سوار بر فیل به خطر افتاده است.

تمرکز اسناد برای یک دوره تقریبا هشت ماهه پس از اعطای حقوق بازنشستگی شجاع، ویژگی‌های ارتباطات در هر طرف این مناسبات نامتقارن را نشان می‌دهد. از نقطه نظر هند برتانوی، لازم بود که خود را از آرزوهای ابرازشده‌ی موکل خود برای بازگیری تاج و تخت کابل جدا کنند. اما این موقعیت خاص در رابطه به شجاع توسط حقوق بازنشستگی برتانیه بی‌ثبات شد که شامل تعدادی از مولفه‌های عمومی شناخته شده حمایت مادی آن‌ها فراتر از موقعیت فیزیکی اقامتگاه‌های تعارفی و تکمیلی بود. برای کمک به کاهش تنش در بین نظر و عمل سیاست آن‌ها در قبال شجاع، موری دستور داشت تا مواضع رسمی و

تکذیب "شایعات بازار" را از طریق نویسندگان اخبار محلی، نشرات آن‌ها و گفتگوهای که آن متون تولید می کردند، پخش و نشر کند.

برخی از چالش‌های که برتانیه در رابطه به شجاع داشت، از اردوگاه خانواده برکنار شده بود که تلاش داشتند از طریق شبکه‌های محلی ارتباطات خود یک بازنمایی عمومی قوی از حمایت استعماری ایجاد کنند که هرگز به طور کامل توسط برتانیه دستگیر نشد. در این نبرد اطلاعاتی ملا شکور بارها توسط موری به خاطر چندین اشتباه ارتباطاتی و گام‌های غیرمنتظره مورد تنبیه قرار گرفت. یکی از موضوعات مورد مناقشه، انتشار ادعای جعلی مکاتبات در بین زنانه شجاع و برتانوی‌ها بود که حقوق بازنشستگی را به خطر انداخت. این بخش نشان می‌دهد که کارزارهای پیام‌رسانی هدفمند و اطلاعات نادرست در بین شجاع و برتانوی‌ها از طریق نهادهای نسبتا مستقل وفا بیگم به گونه شخصی و زنانه به طور کلی مثلث‌سازی شده‌اند.

سوارکاران مسلح آخرین عرصه موضوع اصلی را تشکیل می‌دهند که در حافظه پنهان اسناد آرشیف ایجاد شده در ماه‌های پس از اجرای مستمری شجاع به آن پرداخته شده است. برتانوی‌ها حدود ۴۰۰۰ سوار اطرافیان شجاع را «بدبخت، متکبر و درنده‌خو» توصیف کرده‌اند و خاطر نشان نموده‌اند که برای آن‌ها قانونی بود که اموال شجاع را به جای دستمزد با خود ببرند، در حالی که به مرکز ثقل سیاسی بدیل افغان‌ها در کارنول مهاجرت می‌کردند. شجاع برای بدیل این کسر فزاینده در میان سپاه نگهبان خود، با موفقیت اندکی تلاش کرد تا سوارکاران «هندوستانی» را برای نگهبانی شبانه استخدام کند که به شکار با آن‌ها در ساعات روز علاقه داشت. استخدام نیروی نظامی هندوستانی غیرافغان به دلیل اعلام قصد شجاع برای بازگیری آن چیزی که او «ولایت» می نامید به کمک «ولایتی‌ها»ی که همچنان به او وفادار بودند، بحث برانگیز بود. نقطه اصطکاک این بود که درآمد شجاع فقط حقوق بازنشستگی او بود و حقوق بازنشستگی را نمی‌توان برای اهدافی در تضاد با سیاست رسمی برتانیه استفاده کرد که در این مورد حمایت از تمایل او

برای بازگیری کابل بود. مسایل مربوط به نگهبانان مسلح شجاع با اختلاف در میزان و نحوه پرداخت مستمری تشدید شد. این معضلات به‌ویژه در ماه‌های انتقال اولیه، پس از اینکه شجاع ۵۰ هزار روپیه در سال دریافت می‌کرد، شدید بود و آن گونه که ذکر شد، شامل مستمری ماهانه ۱۵۰۰ روپیه‌ی بود که قبلا برای وفا بیگم اعطا شده بود.

تاثیر انباشته‌ی که این مسائل بر روابط او با برتانوی‌ها داشت، ظاهرا شجاع را افسرده کرد تا جایی که او ابراز نمود که میل دارد به زیارت یا مرقد جد روحانی خود، صوفی نقشبندی، شیخ احمد سرهندی (۱۵۶۴-۱۶۲۴) برود که به عنوان «مجددی الف ثانی» یا تجدید کننده هزاره دوم معروف است. موری این درخواست تسکین معنوی را رد کرد که دست‌کم از نظر نمادین، حقوق بازنشستگی را بیشتر شبیه زندان برای شجاع می‌نمود.

تلاش نافرجام شجاع برای بازگیری کابل، فرار خانوادگی و آموزش، ۱۸۳۲-۱۸۳۶

دسته‌ی دوم مطالب آرشیف برای شجاع مربوط به دهه ۱۸۳۰ و با تمایل «کمپنی» برای «باز کردن رود سند برای کشتیرانی/ناوبری بازرگانی است [...] درست همان گونه که اسکندر دو هزار سال پیش برنامه ریزی کرده بود». طرح استعماری اندوس در ارتش اندوس به اوج خود رسید که در نهایت با عقب نشینی از کابل در جنوری ۱۸۴۲ تبخیر شد. طرح ناوبری اندوس نماینده و تعهد ارتش اندوس بود. طرح ناوبری اندوس با درک علمی روابط مالی، فزیکی و زمانی دوگانه مناسبات در بین بازارهای کابل در هندوکش و بازار بندری فرضی، اما هرگز محقق نشده میتینکوت که قرار بود در نزدیکی تلاقی پنج رودخانه پنجاب واقع شود، بدست آمد. پروژه ناوبری اندوس مبتنی بر اعتماد بیش از حد به چشم‌انداز فناوری مدرن برای غلبه بر طبیعت با لایروبی رود سند و حذف سیلاب‌های آن استوار بود، بنابراین امکان ساخت یک بندر داخلی در میتینکوت را فراهم می‌کرد که می‌توان آن را با پیکربندی ویژه با کف مسطح کشتی‌های بخار از اروپا از یک سو و بازرگانان کوچی افغان و شترهای شان از کابل از سوی دیگر انجام داد. برای تحقق

پروژه ناوبری اندوس نیاز به همکاری رنجیت سنگه و یک حاکم مطیع در کابل بود، بنابراین تبانی رنجیت، شجاع و برتانیه در معاهده سه جانبه ۱۸۳۹ بود که تشکیل و اقدامات ارتش بدبخت اندوس و کانون تاریخ نگاری هنجاری جنگ اول افغان-انگلیس را بوجود آورد. آنچه در اینجا مورد توجه است، تلاش ناموفق قبلی شجاع برای تصرف مجدد کابل است که در بین سال‌های ۱۸۳۲-۱۸۳۴ بدون حمایت آشکار سیاسی عمومی یا حمایت نظامی «کمپنی» انجام شد.

شجاع حتی پیش از شروع بازنشستگی برتانوی در ۱۸۱۶، نامه‌های متعددی به الفنستون نوشت تا برای بازگیری کابل کمک بخواهد. شجاع در این راستا، در طول دهه ۱۸۲۰ به نوشتن نامه و لابی‌گری آرمان خود با الفنستون و مقامات استعماری با نفوذ و حتی نخبگان مغول باقیمانده و اسارت کننده‌ی سابقش، رنجیت سنگه ادامه داد. «کمپنی» در اوایل دهه ۱۸۳۰ به بررسی رود سند و تنظیم برنامه بازرگانی و سیاسی استعماری در اطراف کابل در مخالفت با گسترش امپراتوری روسیه در آسیای مرکزی شروع کرده بود. توجه به همپوشی زمانی در بین پروژه ناوبری اندوس و خیال‌پردازی استعماری در مورد میتینکوت از یک سو و نخستین تلاش ناکام شجاع برای فتح مجدد کابل از سوی دیگر حایز اهمیت است. شجاع پس از تلاش فراوان توانست بازنشستگی چهار ماهه خود را به گونه پیشکی از «کمپنی» دریافت کند و در اوایل ۱۸۳۲ از لودیانه از طریق مسیر جنوبی شکارپور-قندهار به سمت کابل حرکت کرد. بیشتر مسیر شمالی از لودیانه به کابل از طریق پنجاب و پشاور تحت کنترل رنجیت سنگه بود. شجاع برای بازگیری تاج و تخت قدیمی خود در کابل و رنجیت برای تصرف پشاور به توافقی «جنبش گازانبر» بر ضد امیر حاکم کابل، دوست محمد دست یافته بودند. «کمپنی» این طرح را، هر چند غیررسمی یا مخفیانه، حداقل به دلیل عدم مخالفت با آن، تایید کرد.

راهپیمایی شجاع توقع می‌رفت، اما در نهایت با حرکت از لودیانه به سمت کابل، به لحاظ مالی و فیزیکی نتوانست شتاب ایجاد کند. کلیدهای پرداخت هزینه‌های ارتش متحرک و

رو به رشد لازم برای تسخیر کابل، تامین امنیت مرکز مالی شکارپور و حمایت تامین کنندگان مالی شکارپوری، زمان‌گیر بود. شجاع بلافاصله پس از ترک لودیانه با مشکلات مالی مواجه شد. شجاع برای پرداخت هزینه سربازان و پشتیبانان مختلف، از جمله صنعتگران و بازرگانان، پیش از رسیدن به شکارپور مجبور شد مقداری از دارایی خود را گرو کند و در مقابل مستمری برتانوی خود از بانکداران هندی که ارتش او را همراهی می کردند، وام گیرد. با وجود این چالش‌های مالی، شجاع توانست مشاوران اروپایی خود را حفظ کند و در این مرحله‌ی شکل‌گیری در اوایل ۱۸۳۳، ارتش و نیات او به اندازه کافی پیامد داشت تا با دوست محمد و برادرانش که به عنوان نایب‌السلطنه‌ها در پشاور و قندهار حکومت می‌کردند، مکاتبه کند. شکارپور تخلیه شده بود و نیروهای او یک مرکز مالی خالی از گنج را اشغال کردند، اما به نظر می‌رسد شجاع با تصرف شهر، سطح تهدید خود را در چشم دوست محمد افزایش داده بود. چنانچه دوست محمد در ماه می شرایطی تا حدی آشتی‌جویانه برای شجاع نوشت که در صورت ختم راهپیمایی، پسرش را به عنوان گروگان و بازگرداندن برخی از عناوین و امتیازات پیشین شجاع را پیشنهاد کرد.

این نامه هیچ تاثیری بر برنامه‌های شجاع نداشت و ارتش شجاع در اوایل ۱۸۳۴، از طریق سند به قندهار رفت. شجاع در جریان این جنبش، تنش‌ها با امیران سند را که ناشی از اخاذی مقدار بی‌شمار روپیه از سرمایه‌گذاران شکارپور بود، حل کرد که سرانجام شهر را دوباره آباد کردند. شجاع شهر قندهار را در مارچ ۱۸۳۴ تسخیر کرد. اشغال قندهار بسیار کوتاه بود، با آنکه تعداد زیادی از نیروهای دوست محمد که برای رفع محاصره ارگ قندهار اعزام شده بودند، به سمت پشاور هدایت شدند که توسط نیروهای رنجیت سنگه اشغال شده بود. تعداد فزاینده فرار در میان نیروهای شجاع در طول محاصره ارگ منجر به انحلال لشکرکشی دایما ضعیف او از نظر مالی شد. در حالی که نقشه‌هایش به سرعت در حال آشکار شدن بود، شجاع تظاهر به فرار به هرات کرد تا از طریق سرزمین نسبتا دوستانه امیران سند، به پناهگاه امن خود در لودیانه برگردد.

شجاع در طول این فرار به هند برتانوی، با امیران سند در مورد ضررهای مالی که از حدود ۵۰۰ سوار سندی متحمل شده بود، صحبت کرد که خدمات خود را به او ارائه کرده بودند، اما سپس رد نموده و با بدهی ۵۰۰ روپیه به بانکداران اردوگاه او فرار کردند. به نظر می‌رسد که هنوز شاه سابق کابل، سفر تسخیر مجدد خود را در تابستان ۱۸۳۴ با گرو دادن اموال شخصی خود به پایان رساند که نشان می‌دهد حمله ناموفق نزدیک به دو نیم سال قبل او چگونه آغاز شد. حادثه گروگذاری که در بازگشت به لودیانه رخ داد، شامل ناپدید شدن وزیر دارایی شجاع در این لشکرکشی، هندوی شکارپوری، لالا جیت مل بود که گفته می‌شد ملکی به ارزش ۵۰ هزار روپیه در اختیار داشت که به عنوان وثیقه وام نگهداری می کرد. مکاتبات با امیران سند و مقامات «کمپنی» به شمول الفنستون به طور مستقیم و غیرمستقیم از طریق ملا شکور و از طریق نامه‌های که توسط دونده‌ها ارسال می‌شد، منجر به برگشت اجناس مورد بحث شد که شامل یک قرآن زرکاری، یک تبر جنگی جوهردار و یک تلسکوپ بود. در این ارتباطات که حداقل تا تابستان ۱۸۳۵ ادامه داشت، شجاع و ملا شکور تلاش کردند تاکید نمایند که لشکرکشی توسط مخالفان آن‌ها شکست نخورد، بلکه صرفا به دلیل بی پولی شکست خورد. از نظر هزینه ذکر شد که محاصره شهرهای مانند قندهار به ویژه گران است و ارتش شجاع به یک لک یا ۱۰۰ هزار روپیه در ماه نیاز دارد تا آن را به درستی نگه دارد.

شکست شجاع پیامدهای مهم و قابل پیش‌بینی زیادی بر امور خانوادگی او در لودیانه داشت. این‌ها شامل فرار آشکار اعضای مهم خانواده او، به ویژه پسر ارشدش، تیمور در بیش از یک مورد است. تیمور در دسمبر ۱۸۳۵ به دلیل اینکه توسط خادمانش در یکی از فرارها رها شده و سپس موفق به قرض گرفتن پولی شده بود که نمی‌توانست آن را در مقابل حقوق بازنشستگی پدرش بازپرداخت کند، داخل اسناد برتانیه شد.

مواد آرشیف در باره مدارس و آموزش در جریان دهه ۱۸۳۰ برای ما بسیار مهم است زیرا آن‌ها از برنامه‌ریزی برای اقامت طولانی بازنشستگان نخبه افغان و وابستگان آن‌ها

در لودیانه و جاهای دیگر در هند برتانوی صحبت می‌کنند. هر دو شاه سابق مستمری‌گیر کابل، یعنی زمان [شاه] و شجاع، مدارسی را برای وابستگان خود تاسیس کردند. زمان مدرسه‌ی با نصاب درسی عربی و فارسی و شجاع مدرسه‌ی تنها با نصاب فارسی تاسیس کردند. تقریبا در جولای ۱۸۳۶، بازنشستگان شروع به درخواست دریافت بودجه بیشتر از برتانیه برای خرید کتاب یا مواد/متون «رایگان» برای این مدارس کردند. از این اسناد، تاریخ دقیق ایجاد این مدارس در جامعه افغان لودیانه معلوم نمی شود، اما در تابستان ۱۸۳۶ حدود ۳ هزار پسر در مدارس زمان و شجاع ثبت نام کرده اند.

مدارسی که افغان‌ها در لودیانه اداره می‌کردند را باید با مدارسی که برتانوی‌ها در آن شهر و جاهای دیگر اداره می‌کردند، مقایسه کرد. مکتبی که زیر هدایت مامور سیاسی و بانفوذ لودیانه، کلود وید، سازماندهی شد، در ۱۸۳۴ توجه یک تامین کننده اطلاعات محلی و متحد لوژستیکی انگلیس‌ها در کابل، نواب جبارخان را جلب کرد که برادر ناتنی بزرگ دوست محمد بود. نواب جبارخان مجبور شد برای فرار مخفیانه پسرش، عبدالغیاث خان از کابل به مدرسه وید در لودیانه ترتیباتی فراهم کند. عبدالغیاث به محض رسیدن به آن‌جا، یک بورسیه تحصیلی/ مستمری ۱۰۰ روپیه در ماه از برتانیه را دریافت کرد. این مقدار ظاهرا ناکافی بود و عبدالغیاث نیز مانند تیمور پسر شجاع فرار کرد و بدهی‌های زیادی در بازار آزاد باقی گذاشت. برای مقامات استعماری، این اقدامات تنها باعث پیچیده‌تر شدن حضور مشتریان افغان‌شان در هند برتانوی شد.

توجه کامل به مدارس رقیب و سیاست‌های آموزشی به طور گسترده در میان پناهندگان، تبعیدیان و مستمری‌گیران افغان در هند برتانوی خارج از محدوده این مقاله است. اما، موضوع آموزش یادآور آن است که ما در مورد جامعه‌ی از افغان‌ها بحث می‌کنیم که عمدتا از نخبگان سابق تبعیدی و مستمری‌گیری تشکیل شده بود که تعداد آن‌ها به چندین هزار نفر در دهه ۱۸۳۰ در لودیانه می‌رسید. روند تاریخی افغان‌ها برای آموزش در هند ادامه یافت و امروز افغان‌ها بیشترین جمعیت دانشجویان خارجی در هند را تشکیل می‌دهند که

مدرک کارشناسی ارشد حامد کرزی از دانشگاه سیمله در ۱۹۸۳ نمونه بارز آن الگوی دیرینه مهاجرت فکری افغان‌ها به هند است. شبه قاره، فراتر از مهاجرت فکری، سال‌های بین دو سلطنت شاه شجاع به عنوان مستمری‌گیر در لودیانه، توجه را به اشکال دیگر رفت و آمد و گردش در بین افغانستان و هند از جمله مهاجرت‌های نظامی و بازرگانی و هم زیارت‌های معنوی جلب می‌کند.

نتیجه گیری: نیآموزی و بازآموزی افغانستان از طریق شاه شجاع

تنوع و تداوم مهاجرت‌ها در بین افغانستان و هند یک موضوع مهم تاریخی است که در زندگینامه شاه شجاع نشان داده شده است. الگوهای مهاجرت در بین افغانستان و هند برحسب موضوع (مثلا آموزش سکولاری یا مذهبی، تجارت، سیاست)، در دوره‌های تاریخی متعدد (مانند پیشااسلامی، اوایل اسلام، مغول، استعمار) و در جغرافیای مختلف فرهنگی و مکانی (به عنوان مثال بامیان-گندهارا، غزنی-لاهور، کابل-دهلی، قندهار-کراچی) متفاوت است. در طول عمر شجاع، ولایات پرسود سند، پنجاب و کشمیر از زیر سلطه کابل خارج شدند و مراکز رقیب گرانش سیاسی مانند هرات، پشاور و قندهار استقلال خود را از پایتخت ایالتی و در حال ظهور کابل بدست آوردند. زندگینامه شجاع آخرین نفس سلطنت متحرک و در نتیجه پایان امپراتوری افغان‌ها و به گونه همزمان، تاثیر تعیین کننده استعمار بر نمایه تاریخی دولت افغانی به گونه فزاینده کابل-محور را نشان می دهد. در حالی که شجاع به ما کمک می‌کند تا ببینیم که استعمار الگوهای مهاجرت در بین افغانستان و هند را به طور کلی تغییر داد، مورد او الگوی بزرگتر آشکار از مهاجرت دایره‌ی/دورانی در میان نخبگان سیاسی را برجسته می‌کند که در زیر مورد بررسی قرار خواهد گرفت. با این حال، نخست باید در نظر گیریم که چگونه روایات کلی جنگ اول افغان-انگلیس و افغانستان در کل در درک زندگینامه شاه شجاع برای ما کمک نمی کنند.

آن گونه که در پیشگفتار این مقاله نشان داده شد، روایت کلی جنگ اول افغان-انگلیس از یک جدول زمانی نظامی پیروی می‌کند که بر تبادل کمتر دراماتیک اقتصادی، فکری و

فرهنگی تاکید نمی کند که در زیر و اطراف گاهشماری‌های اجباری رخ می‌دهد و به وفور در اختیار نسل‌های جدید فاتحان احتمالی افغانستان و دانش‌آموزان فتوحات ناکام استعماری قرار می‌گیرد. روایت کلی تاریخی افغانستان که در دوران استعمار شکل گرفت، به تاریخ نگاری ملی‌گرایان افغان منتقل شده است. از منظر ذینفعان در آن چشم انداز کلی از افغانستان، این تقطیر اسناد آرشیفی در مورد حقوق بازنشستگی شجاع در لودیانه ممکن است به عنوان "هوا دادن لباس‌های کثیف" در مورد تجربیات استثنایی یک حاکم منحصر به فرد تلقی شود که وابستگی بیش از حد ناهنجار به برتانیه در نهایت به قیمت زندگی خودش تمام شد. به هر حال، کسانی که معتاد و محدود به روایت کلی اند، می گویند، پایان خونین دوره دوم سلطنت شجاع نشان دهنده «تاریخ واقعی» مقاومت قبیلوی و بیگانه هراسی همیشگی پشتون در مقابل تجاوز امپریالیستی از این نوع یا نوع دیگر آن است که در درازنای هزاره‌ها رخ داده است.

آنچه در مورد پایگاه ارقام یا داده‌های آرشیف غنی استعماری شجاع که باید از روایت کلی سلطه پشتونی افغانستان حمایت کند، به طرز شگفت انگیزی وارونه است. معیارهای برای ارزیابی هویت پشتونی وجود دارد، مانند پشتو صحبت کردن («پشتو ویل») و نمایش رفتاری ارزش‌های بنیادی («پشتونولی») در "پشتو انجام دادن" («پشتو کول») که در عین حال ویژگی‌های عادی و اولیه هویت پشتونی است. در هیچ جایی از صدها پرونده در باره شجاع، که شماری از آن‌ها در اینجا ذکر شد، اشاره‌ی به پشتو صحبت کردن یا برخورد «پشتونولی» این شاه سالک وجود ندارد. یک پژوهشگر می تواند بیهوده به دنبال شواهدی از هویت پشتونی یا پیوندهای قبیلوی پشتون در هزاران صفحه‌ی باشد که جزئیات بسیار دقیق در مورد مثلا الگوهای گفتار و ترتیبات خانوادگی را ارائه می دهد. از نظر رفتار کلامی، روشن است که شجاع یک فارسی‌گوی تک‌زبان بود و پشتو نمی دانست و هیچ نیاز و تمایلی به زبان پشتو یا هیچ زبان دیگری نداشت. از نظر نمایش ارزش‌های بنیادی «پشتونولی»، به دور از اجرای «بدل» یا هر چیزی شبیه انتقام خون، مثلا در برابر اسیرکننده خودش، رنجیت سینگ که او را در قفس چرخاند و الماس معروف «کوه

نور» را از او گرفت، معلوم می‌شود که شجاع علاقمند فراموش کردن گذشته، اتحاد با رنجیت سنگه و ادامه آن است که مثال عدم انتقام‌جویی او در صورتی است که علنا مورد بی‌عزتی قرار گرفته بود. شجاع به جای تطبیق «پرده» یا گوشه‌گیری زنانه، همسرش وفا بیگم را به گونه استعاری و واقعی، پیش از خودش در ارتباط با عموم مردمی قرار داد که تنها محدود به مقامات استعماری برتانیه نبود. یک تناقض اولیه دیگر در بین روایت کلی سلطه پشتونی و تجربه زندگی شجاع این بود که او قادر به ارایه «میلمستیا» یا مهمان نوازی برای خودش نبود و در عوض، ناگزیر به پذیرش «ننواتی» یا پناهندگی از بریتانیا شد! شاید اساسی ترین مشکل این باشد که پشتو و پشتون‌ها در مناطق روستایی مستقر اند، در حالی که تمایل شجاع به زندگی شهری بود.

تحمیل ادوارد سعید (۱۹۹۴) در مورد تشخیص یک روایت کلی از پیش بسته‌بندی شده کاملا شرقی در مورد هویت پشتونی و سلطه پشتونی به ما کمک نمی کند که شاه شجاع و جایگاه او در تاریخ افغانستان را درک کنیم، بلکه آن الگوهای معیوب، واقعیت‌های تاریخی نماد فرهنگی او و پیچیدگی فرهنگی کشور در کل را تحریف می‌کند. با دنبال نقد فرهنگی عمومی سعید، در حالی که یک درمان مفهومی خاص به عرفان غالب شرقشناسی پشتون‌ها و افغانستان را ارائه می دهد، من وارونگی تحلیل های معمولی را پیشنهاد می‌کنم که برنامه پشتون‌سازی را بالای شجاع و نخبگان دولت افغان که او نمایندگی می کند، تحمیل می‌کند. مفهوم مهاجرت به عنوان یک گزینه بدیل برای مودل‌های موجود قبیله‌گرایی، قومیت و/یا ملی‌گرایی در میان پشتون‌ها، مکانیسم بسیار مناسب‌تری برای استخراج معانی بزرگـتر از داده‌های عینی فراوانی که در مورد زندگینامه شجاع داریم، فراهم می‌کند. استدلال برای رویکرد تجدیدنظرطلبانه به گونه خاص در مورد شاه شجاع و تاریخ‌نگاری افغان به گونه کلی‌تر، اساسا از رویکرد روش‌شناختی ارقام-اولیه در موضوع مورد بحث حمایت می‌کند. شجاع وقتی که به لحاظ فکری از ویژگی‌های اعتیادآور سیاسی یک روایت کلی بیش از حد قومی و نظامی‌شده رهایی می‌یابد، به‌عنوان سلسله‌ی استثنایی ظاهر نمی شود که وابستگی‌های او آشکارا با درک هنجاری اما ناهنجار حاکمیت

همیشگی پشتون‌ها در کابل مغایرت داشته باشد. در عوض، وابستگی خارجی شجاع به بارزترین ویژگی نظام سیاسی افغان تبدیل می‌شود. وابستگی منابع شجاع و دیگر نخبگان افغان، الگویی از مهاجرت دایره‌ی را حفظ کرد که نیازمند توجه مختصری است.

مروری گذرا بر تاریخ افغانستان که از بنیانگذار آن احمد شاه تا حامد کرزی کنونی آغاز می‌شود، نشان می‌دهد که سطح بالایی از وابستگی به منابع خارجی، ویژگی اولیه نخبگان سیاسی افغان و رژیم‌های است که آن‌ها تشکیل می‌دهند. الگوی اساسی به شرح زیر است: حاکمان قدرت محلی را در رابطه با منابع خارجی بدست می‌آورند؛ این امر باعث مهاجرت داوطلبانه یا اجباری مخالفان سیاسی محلی می شود؛ بسیاری از این مخالفان از (همان) قدرت‌های خارجی پناه و پناهندگی می‌گیرند که به طور معمول منابع را برای تبعیدیان و پناهندگان فراهم می‌کنند؛ تبانی منافع بین بازیگران خارجی قدرتمند «میزبان» که می‌خواهند منافع پیرامونی خود را به پیش ببرند و «مهمانان» نخبگان سابق از بین‌رفته که امیدوارند با حمایت خارجی موقعیت سابق خود را در کابل باز یابند، با حمایت خارجی محقق می‌شود؛ الگوی دورانی تکرار می شود.

این مودل-مهاجرت تاریخ افغانستان بر بنیاد «گردش/دوران» و مناسبات مستمر در بین فرآیندهای داخلی و خارجی که نظام سیاسی افغان را شکل می‌دهد، پیش‌بینی شده است. مودل مهاجرت دورانی برای هر حاکم افغان و هر دوره تاریخی کاملا مناسب نیست، اما شواهد زیادی را به همراه دارد. این مودل به ویژه برای کمک به توضیح چگونگی مواجهه نخبگان افغان مانند شجاع و خانواده‌اش در چارچوب‌های استعماری تفاهم و اقدام در مورد افغانستان در زمانی که در «دیاسپورا» بودند و در این مدت آموزش، پرورش و مشوق‌ها دریافت کردند تا شیوه‌های استعماری و چارچوب‌های مرجع را پس از «بازگشت» به افغانستان انتقال دهند، مفید است. بازتولید ملی افغان از ایدیولوژی های استعماری از مجرای نخبگان سیاسی دورانی نیاز به برخورد جداگانه دارد، شجاع در اینجا فقط الگوی تاریخی را روشن می کند که باید در جای دیگر بررسی شود.

دور از درک افغانستان، به ویژه منشا و سازماندهی دولت افغان، که نمی توان آن را از طریق پشتونیزم آتاویستی [وابسته به نیاکان] فرو نشاند، تاریخ نزدیک به ربع قرن شجاع در لودیانه ما را مجبور می‌کند که با غیرپشتون‌ها محاسبه کنیم، به ویژه مظاهر پارسی، زبان سیاست/اداره افغانستان و طیف وسیع تاثیرات خارجی از جمله تاثیر اقتصادی استعمار بر جامعه افغان و اثرات فکری و ایدیولوژیکی آن بر نخبگان افغان. آنچه من «تاریخ پنهان» شجاع نامیده‌ام، نشان می‌دهد که هنوز چه چیزهای در باره افغانستان برای نیاموختن/فراموشی و آموختن وجود دارد. زمان آن فرا رسیده است که از نگاه تاریخی سلطه ایستای قومی پشتون به عنوان کلید درک افغانستان را فراموش کنیم. زمان آن فرا رسیده است که در مورد شماری از مسایل دیگر، از جمله الگوهای مهاجرتی چندگانه مشروط تاریخی و نفوذپذیری هویت‌های فرهنگی افغان خیلی جدی‌تر فکر کنیم که توسط آن جنبش‌ها و تعاملات ایجاد شده اند. بنابراین، شاه شجاع را می‌توان با وجود نداشتن اعتبار پشتونی و ارتباطات نزدیک استعماری‌اش در آغوش گرفت، چون دست‌کم برای ما در مسیر راه‌های جدید و بهتر شناخت افغانستان بر اساس واقعیت‌های تاریخی و فرهنگی کمک می کند، مهم نیست که این حقایق برای کسانی که روی یک روایت کلی در حال فروپاشی سرمایه گذاری می کنند، چقدر ناخوشایند است.

---

1. https://www.jmu.edu/history/people/all-people/hanifi.shtml

2. https://journals.openedition.org/samaj/3384